

روند تاریخی جغرافیای فرهنگی در آسیای مرکزی
(قرن اول هجری قمری)

THE HISTORICAL PROCESS OF CULTURAL
GEOGRAPHY IN CENTRAL ASIA

By: Dr. Gh. Varahram

University of Al - Zahra

The Vast region of Central Asia has been exposed to different geographical and political events and incidents during history.

Due to some special geographical conditions, this territory is on the mainland of different tribes and clans.

Silk Trade and transactions of merchants has made Central Asia a bridge between East and West of Asia.

The existence of different people has caused to appear different cultures in Central Asia.

Besides it has always had an important impact on historical processes and cultural geography of the neighbouring countries and sometimes very far distant areas.

حدود آسیای مرکزی

قلمرو آسیای مرکزی منطقه ایست وسیع با وضعیت جغرافیایی متفاوت. ناحیه کوهستانی، دشتهای گسترده و سواحل رودخانه ای و همچنین بیابانهای لم یزرع از ویژگیهای این قلمروست. جدای از نواحی کوهستانی، تنها دشتهای حاصلخیز آن است که امکان سکونت و یا شهرسازی را فراهم می کند. محدوده آسیای مرکزی را می توان از سواحل شمالی و اراضی شرقی ایران تا سرحدات غربی چین دانست که سرزمینهای جنوبی دشت سیبری در شمال آن واقع است. کوههای هیمالیا اراضی جنوبی و جنوب شرقی آسیای مرکزی را از کشورهای دیگر جدا می کند. در چنین منطقه وسیعی، درحال حاضر سرزمین افغانستان،

ترکستان (شرقی و غربی)، مغولستان و تبت و جمهوریهای تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان واقع است.

از نظر وضع جغرافیایی می توان شرایط اراضی قلمرو آسیای مرکزی را چنین بیان داشت: بیابانهای لم یزرع که شامل «قراقوم» و «قزل قوم» است و در محدوده جنوبی و غربی آمودریا و برخی بخشهای سیر دریا واقع شده است. علاوه بر آن باید از ناحیه «تکله مکان» و حوضه «طارم» (تارم) و «قبه» نیز نام برد که در مغولستان قرار دارد. زمینهای نزدیک به سواحل آمودریا و سیر دریا (جیحون و سیحون)^۱ البته به علت سیرآب شدن براحتی قابل کشت است. دریاچه های «آران» و «بالخاش» در «هفت آب» (بی تی - سو) و نیز «ایسوق کول» (دریاچه روشن) و «کوکو - نور» در این منطقه وسیع واقع است و امکانات حاصلخیزی این نواحی و صنعتی شدن آن را فراهم می کند. گذشته از دورود پرآب آمودریا و سیردریا، رودهای پرآب دیگری در این مناطق وجود ندارد و تنها چند رود کوچک محلی در جریان است که آن هم به شنزارها و یا مردابهایی مانند «مرغاب» و «تجن» منتهی می شوند. از جمله این رودخانه ها می توان از «تیان شان» و یا «کشون - لون» و «قراقروم» نام برد که از کوهستانهای اطراف سرچشمه می گیرند و مرغزارها را سیراب می کنند. در برخی مناطق هم وجود قناتها کمک مؤثری برای آبیاری کشتزارها محسوب می شود. محصولات این نواحی، اغلب به وسیله جاده ها و راههای ارتباطی زمینی به سرزمینهای مجاور و دور حمل می شود. راه تاریخی و سنتی «جاده ابریشم»، بویژه در قرنهایی متمادی، سرزمین چین را به امپراتوری بیزانس متصل می کرد و از همین جاده نیز بود که کالاهای دیگری به کشورهای مختلف جهان فرستاده می شد. به علت طولانی بودن این جاده و گذر از کشورهای مختلف، بسیاری از مسائل فرهنگی و معنوی سریعتر به نقاط دیگر راه می یافت و حوزه وسیعی را فرا می گرفت. گاه اقوام و ملل گوناگون در اثر مرور زمان، روابط مشترک فرهنگی عمیقی با یکدیگر برقرار می کردند که بعدها باعث نزدیکی بیشتری می شد، درحالی که این سرزمینها عملاً از یکدیگر دور بودند. عامل مهم دیگر در این تبادلات فرهنگی، کوچ نشینی و استفاده از مراتع گوناگون بود که در واقع مکمل تماسهای بازرگانی بین اقوام محسوب می شد و این گونه نزدیکیها را شدت می بخشید. زمانی نیز وجود

۱ - جیحون = Oxus / سیحون = Iaxartes

داشت که برخی سرزمینها و اقوام، مانند چینها رفت و آمد گروههای تجاری را در مقاطعی ممنوع می‌کردند، اما همواره کوچ‌نشینان از قدرت عمل و حرکت بیشتری بهره‌مند بودند. شاید هم برای جلوگیری از حمله‌های دسته‌های کوچ‌نشینی بود که کاروانهای تجاری ترجیح می‌دادند که پیوسته به صورت دسته‌جمعی در این جاده‌ها در حرکت باشند تا از ایمنی بیشتری بهره‌مند شوند. زمانی نیز پیش می‌آمد که اقوام مقتدر، گروهها و قبایل ضعیفتر را در اختیار گیرند و سرزمین آنان را تصرف کنند و به تدریج حکومتهای کوچک محلی تشکیل دهند. در چنین شرایطی، روشهایی مانند خراج‌گزاری و یا وضع جدید قوانین برای دولت تازه تأسیس، پیش می‌آمد و همین امر باعث تغییرات و یا دگرگونیهای متعددی در بافت زندگی، مجموعه قوانین و یا امور بازرگانی و نحوه داد و ستد مردم و ساکنان قدیمی آن منطقه می‌شد. به‌طور مثال شاید بتوان تغییرات فرهنگی و تأثیرات صنعتی و هنری و نیز نحوه کشورداری مغولان را یادآور شد که پس از تسلط بر این نواحی، بشدت قابل تشخیص بود. در چنین شرایطی، بدیهی است که اقوام مغلوب، راهی جز پذیرش فرهنگ اقوام غالب را نداشتند و گاه حتی بتدریج زبان خود را نیز به دست فراموشی سپردند. این دگرگونیها امر تحقیق و تفحص را بسیار مشکل می‌سازد، بویژه که تغییرات فرهنگی و بویژه زبانی، هرگونه ارتباط با منابع و مدارک گذشته اقوام را بشدت کاهش می‌دهد. برخی قوانین موجود، مانند ازدواج به صورت درون‌زایی (یا با غیرخودی ازدواج نکردن) هم مسائل را پیچیده‌تر می‌کرده‌است. با تداخل فرهنگی، این امر نیز به صورت دیگری درآمد، مثلاً قریب‌های کنونی ویژگیهای مغولی دارند، در حالی که در چند هزار سال پیش از لحاظ نژادی دارای چهره و رنگ پوست و استخوان‌بندی دیگری بودند. تغییرات نژادی آنان بخوبی نشانگر این امر است که آمیزش با مغولان به دلیل حوادث سیاسی، عامل مؤثری برای این‌گونه دگرگونیها بوده‌است.

شهرنشینان و اقوام اسکان یافته، در مقام مقایسه با کوچ‌نشینان با ثبات و دوام بیشتری به زندگی خود تداوم بخشیدند. آنان همچنین در توسعه مسائل فرهنگی، به سنتها و روشهای خود بیشتر پای بند ماندند، اما وجود جاده‌ها، ارتباط بین شهرهای دور و نزدیک و تماس مردمان با یکدیگر، از عواملی بودند که روند گسترش فرهنگی در آن زمان را سهلتر می‌کرد و بدین ترتیب وجوه عمیق اشتراک فرهنگی را بین اقوام و ملت‌های ناحیه به وجود آورد.

اوضاع فرهنگی آسیای مرکزی در پیش از اسلام

از گذشته های دور منطقه آسیای مرکزی تماس و ارتباط عمیقی با سرزمین ایران داشته است. یافته ها و مدارک تاریخی و باستانشناسی نیز پیشینه این تماسها را بخوبی نشان می دهد. ناحیه موسوم به آسیای مرکزی نزد جغرافیدانان مسلمان «آسیای وسطی» خوانده می شد. محققان متأخر مانند فرانسویان آن را «آسیای میانه» انگلیسیها و آلمانیها آن را «آسیای مرکزی» نامیدند و تحقیقات روسی آن را اغلب «آسیای میانه» خطاب کرده است. به هر حال بدون تکیه بر این نظریه ها، به پیشینه تاریخی این منطقه وسیع اشاره می شود. این ناحیه پهناور از سه بخش گسترده ترکستان چین یا ترکستان شرقی، و ترکستان روس یا ترکستان غربی، و ماوراءالنهر و به طور کلی بخش عظیمی از نواحی شرق ایران. که به ایران شرقی معروف بود تشکیل شده است. از لحاظ جغرافیایی این منطقه از بخشهایی از ایالت سین کیانگ چین از شرق تا اراضی جنوبی آمودریا در غرب گسترده بوده است. در دوران باستان و پیش از ظهور اسلام، این منطقه به وسیله ایرانیان مسکون بوده و فرهنگ ایرانی تا ترکستان چین توسعه داشته است. این منطقه شرقی ابتدا در دوران اسلامی تحت سلطه ترکان و بعدها فرهنگ اسلام قرار گرفت. اصولاً تفکیک مرزهای سیاسی آن ایام این نواحی کاری غیر عملی است زیرا چین سرزمین پهناوری بیشتر از طریق بخشهای فرهنگی و یا جغرافیایی قابل تشخیص و تفکیک بوده است که بدان پرداخته می شود:

۱. فرهنگ سفدی: در دوران باستان، احتمالاً گسترده ترین فرهنگ در این نواحی شرقی، فرهنگ سفدی بوده است که منابع قبل از اسلام مانند کتیبه های فارسی باستان هم آن را تأیید می کنند. سفدیان در آن ایام در نواحی بخارا، سمرقند و پنجیکنت (پنج کنت) ساکن بودند، اما با ورود اعراب به این نواحی به سرزمینهای شرقیتر مانند چاچ (شاش)، تاشکنت یا تاشکند کنونی) و فرغانه رانده شدند. برخی از سفدیان نیز به دلیل پیشه تجاری خود در سمیرچیه، ترکستان چین، چین و مغولستان سکنا گزیدند. فرهنگ سفدیان. که شاید در اصل قبیله ای ایرانی بودند. در ایام باستان، در آن نواحی فرهنگی ممتاز بود و از نظر مذهبی نیز گونه ای مزدا پرستی در میان آنان رواج داشت با وجودی که برخی پیروان بودایی، مانوی و مسیحیان نسطوری نیز در آن جا وجود داشتند.^۲

۲ - مدارک تاریخی، کتیبه های سفدی و آثار هنری آنها در نواحی ورخشه، بخارا، افراسیاب (سمرقند قدیم)،

پنجیکنت و استروشنه (اسروشنه) یافت شده است. برای آگاهی بیشتر رک: ←

۲. فرهنگ خوارزمی: فرهنگ خوارزمی در نواحی مسکونی خوارزمیان یعنی اراضی جنوبی و شرقی دریاچه آرال و بخشهای جنوبی آمودریا گسترده بوده است. زبان خوارزمی با زبان سغدی و فرهنگ سغدی ارتباط و پیوند داشته است. تاجران خوارزمی عامل مهم این گسترده‌گی فرهنگی، حتی تا شرق اروپا نیز بوده‌اند و داد و ستد این مناطق تا نواحی شمالی ولگا در رابطه با پوست، عسل، عاج (فیل‌آبی) و عنبر و غیره، در اختیار آنان بوده است.^۳ اسناد تاریخی مانند سالنامه‌های خوارزمی، سوابق حکمرانی آنان در این منطقه را به قرن اول میلادی باز می‌گرداند. در صدر اسلام، خوارزمیان پیرامون دریاچه آرال سکونت داشتند و تا قرن سوم هجری قمری/ نهم میلادی نیز دارای تمدنی عظیم در شرق ایران بودند.

ابوریحان بیرونی در کتاب خود آثار الباقیه مطالب جالبی راجع به تاریخ و فرهنگ و مذهب خوارزمیان ارائه می‌دهد. بیرونی سوابق تاریخی سرزمین خوارزم را به ۹۸۰ سال پیش از اسکندر باز می‌گرداند و اولین حکومت این سرزمین را در نود و دو سال بعد از ساختن خوارزم ذکر می‌کند که با «ورود سیاوش پسر کیکاوس و سلطنت کیخسرو و دودمان او» تاریخ خوارزم نیز شروع شده است.^۴ در زمان بعثت پیامبر اسلام (ص)، شخصی به نام ارثموخ پادشاه خوارزم بود و قتیبه بن مسلم سرانجام در حملهٔ دوم موفق به فتح ناحیه خوارزم شد.^۵

۳ - فرهنگ طخارستانی: فرهنگ طخارستان (تخارستان) که بدان باختر نیز گفته‌اند، مربوط به ناحیهٔ باختر شمالی در زمینهای شمالی آمودریا و باختر جنوبی در زمینهای جنوب آمودریاست. چنین تصور می‌شود که نام این نواحی، از رودخانه‌ای به نام باختر اخذ شده و سپس برای ایرانیان مقیم آن مناطق به کار رفته است. شهر معروف آن در آن ایام، باختر بوده که بعدها بلخ نامیده‌اند. حوزهٔ جغرافیایی و فرهنگی این نواحی در صدر اسلام حتی تا سرزمینهای شرق بلخ نیز گسترش داشت. نام طخارستان ظاهراً از پایان قرن دوم میلادی که

Kuhn - Geiger : Grundriss der Iranischen Philologie Bd. I (Berlin, 1974), S. 1 f.

R. N. Frye: «The Significance of Greek and Kushan Archaeology in the History of Central Asia», Journal of Asian History (Wiesbaden, 1967) P. 33 f.

۳ - دربارهٔ فرهنگ و زبان خوارزمی به مقالهٔ ارژشمند زکی ولیدی طوغان نویسنده روسی الاصل ترک زبان که بعدها در ترکیه سکنا گزید، مراجعه کنید:

Zaki Validi Togan: «Über die Sprache und Kultur der alten Chwarezmier», in: ZDMG, (1937), S. 30f.

۴ - ابوریحان بیرونی: آثار الباقیه عن القرون الخالیه، ترجمهٔ اکبردانا سرشت (تهران، ۱۳۶۳)، ص ۵۶ و بعد.

۵ - آثار الباقیه، ص ۵۷.

قبایل و اقوام مختلف، حکومت یونانی- باختری را برانداختند، متداول شده است. محققان بر سرنام قبیله ای که طخاریان نامیده می شدند و نیز زبان آنان که در شاخه های زبانهای هند و اروپایی قرار دارد، اختلاف نظرهای زیادی دارند. اما آنچه که از مدارک مکشوفه در ترکستان چین به دست آمده است، روشن می شود که طخاریان بزودی پس از اسکان در این ناحیه، زبان ایرانی را پذیرفتند و گاه نیز موجبات توسعه آن را فراهم آوردند.

از لحاظ جغرافیایی، سرزمین مسکونی طخاریان از جانب شمال به دره های حاصله از رودهای منشعب از کوههای حصار منتهی می شد و تا سرحدات سفید جنوبی ادامه می یافت. در شرق هم اراضی کشک دریا (کشک دریا) و سرخان دریا تا سرزمین چغانیان (صغانیان) در جنوب ادامه داشت و به اراضی وُخْش دریا (سرزمین خُتل) می پیوست. در ناحیه غربی آن هم شهر نرشخ (نسف) در جنوب سمرقند واقع شده بود. مناطقی هم که باختر جنوبی شهرت داشت شامل دره های هندوکش مانند دره رود بلخ (ازبامیان تا دشت آمودریا)، دره شرقی (تا نواحی پامیر از بدخشان امروزی) بود و در بخش دیگر هم شهرهای بغلان و قندُز (امروزی) را در بر می گرفت. هم باختر شمالی و هم باختر جنوبی دارای وجوه مشترک فرهنگی مانند دین و هنر بودایی و همچنین زبان باختری بودند (که البته با خط یونانی می نوشتند).

۴. فرهنگ شرق ایران: که نواحی هرات و مرو را بشدت تحت پوشش خود داشت. مرو^۶ در دوران باستان و در زمان آنتیوکوس اول دارای استحکامات نظامی بود. در زمان ساسانیان هم مرکز نظامی شرق ایران در سرحدات به شمار می رفت و به همین سبب دارای اهمیتی بسزا از نظر فرهنگی و سیاسی بوده است، بویژه که فلات خراسان در شرق را به اراضی بخش سفلی آمودریا متصل می کرده است. هرات نیز که در جنوب مرو و در همان موقعیت فرهنگی قرار داشت، همواره دروازه ایی برای ورود به سرزمینهای هند محسوب می شد و به طور کلی راههای تجاری شرق ایران به هندوستان را متصل می کرد. احتمالاً موقعیت خاص هرات و قراردادن آن بر سر راه بازرگانی، سبب شده بود که مردمانی از هند و نیز افراد غیرآریایی در آن جا ساکن شوند. اما به طور کلی نفوذ فرهنگ ایرانی و بخصوص آئین زرتشتی در مرو و هرات بشدت تأثیر گذاشته و وجود دیگر عناصر فرهنگی را کاملاً

۶- لفظ «مرو» در فارسی باستان به صورت «مرگو» به مفهوم «مرغزار» و گاه نیز «دشت» آمده است.

تحت الشعاع خود قرار داده بود.

* * *

در ایران باستان و در فلات ایران همزمان با تغییرات فرهنگی و یا سیاسی در آسیای مرکزی، سلسله‌های مختلفی وجود داشتند. سیاست هریک از این حکومتها و سلسله‌ها، تأثیری محسوس در مسائل آسیای مرکزی به وجود می‌آورد. دستگاه اداری مادها براساس شیوه‌های حکومتی آشوریان و بابلیان بنا شده بود. یعنی زبان و خط آرامی که در ذی‌نای آن روز جنبه بین‌المللی داشت، همراه خط میخی به کار رفت. هخامنشیان هم آرامی را همگام با تشکیلات اداری مادها پذیرفتند و در سراسر قلمرو خود به عنوان زبان دیوانی، به کار بردند.^۷ بدین سان زبان آرامی به عنوان زبان رسمی نگارشی در قلمرو شاهنشاهی هخامنشیان مورد استفاده قرار گرفت. در ایران شرقی یعنی ناحیه ماوراءالنهر و بخشهایی از آسیای مرکزی، زبان رسمی (نوشتن) آرامی بود که در کنار زبان رسمی (محاوره) و لهجه‌های بومی به کار می‌رفت. با ورود اسکندر و حکومت جانشینان او، زبان یونانی در این نواحی گسترش یافت و آن نیز در کنار زبان ایرانی موجود قرار گرفت. با پایان گرفتن حکومت سلوکیان در قرن دوم پیش از میلاد و فروپاشی حکومت یونانی باختری به وسیله قبایل بیابانگرد آسیای مرکزی در حدود سال ۱۳۰ پیش از میلاد، تغییرات مهمی پیش آمد. پارتیان یا اشکانیان، ابتدا زبان یونانی را در دستگاه اداری خود در کنار زبان آرامی حفظ کردند. اما بتدریج که حکومت آنان رو به انحطاط می‌رفت، واژه‌های ایرانی بیشتری وارد فرهنگ لغات دیوانی شد.^۸ منشیان و دبیران، آنچه را که به آرامی می‌نوشتند، به صورت زبان رسمی یعنی پارسی بازگویی کردند. همان‌گونه که در سغد و خوارزم نیز مطالب نوشته شده آرامی و یا هزوارش‌ها را به سغدی و خوارزمی شفاهاً ترجمه و بازگویی کردند.^۹ همزمان

۷- در آن ایام زبان و خط آرامی در مصر، آناتولی و هند گسترده بود که نمونه بارز آن پارسی‌های مصری و کتیبه‌های آناتولی است. در ایونی نیز زبان آرامی در کنار زبان بومی یونانی رواج یافته بود. در بخشهای از بین‌النهرین زبان آرامی در محاوره به کار می‌رفت.

۸- در زمان کوشانیان و بویژه در عهد کانیشکا (قرن دوم میلادی) الفبای یونانی برای نوشتن به کار می‌رفت، در حالی که در قلمرو پارتیان در نواحی خوارزم و سرزمین سغد، آرامی جای خود را داشت. بعدها این آرامی نیز تغییر شکل داد و با لغات ایرانی جایگزین شد.

۹- اسناد پارتی اورامان (در کردستان) که از قرن اول میلادی به جای مانده است، به گونه‌ای آرامی است که آرامی زبانان بین‌النهرین نیز مطالب آن را در می‌یافتند، اگرچه با آرامی اولیه تفاوت دارد.

با این تغییرات در آسیای مرکزی نیز دگرگونیهای سیاسی چندی پدید می‌آمد. ترکان بر برخی از بخشهای آسیای مرکزی مسلط شدند و کوشش کردند تا بویژه ترکستان غربی را از عناصر ایرانی دور کنند. اما نفوذ فرهنگ ایرانی کماکان تأثیر می‌گذاشت و بخشهایی از آسیای مرکزی بخصوص مرو و هرات تحت تأثیر فرهنگ پارسی و بعدها ساسانی باقی ماند. ساسانیان کوشش می‌کردند که قلمرو کوشانیان را درهم بکوبند و «کوشان شهر» را مسلط شوند (همان گونه که شاپور اول در کتیبه نقش رستم ذکر می‌کند)، اما میزان تسلط و اقتدار کامل آنان در کل سرزمین کوشانیان از منابع روشن نمی‌شود^{۱۰}. منابع و مدارک تاریخی از فرمانروایانی به نام کیداریان^{۱۱} یاد می‌کنند که پس از کوشانیان، مدتی مدید بر ایران شرقی حکومت کردند. آنان که به «کوشانیان کوچک» نیز شهرت دارند، کوشیدند تا فرهنگ گذشتگان و معیارهای حکومتهای قبلی آسیای مرکزی را ادامه دهند. رویدادهای تاریخی این منطقه پس از آنان و وقایعی که به وسیله هپتالان (هفتال، هبتال، هیطال، ج هیاطله) پیش آمد، تأثیر دیگری بر این منطقه گذاشت. برخی محققان هیاطله را قبیله‌ای از ترکان هون (نژاد تاتار) دانسته‌اند که از حوالی جبال آلتائی به نقاط دیگر و از جمله چین شمالی، تبت، مغولستان و نیز نواحی ترکستان و قرقیزستان کوچ کردند و مدتها آن سرزمین را تحت رهبری خود درآوردند. در زمان ساسانیان، ایرانیان بر خوردهای نظامی متعددی با هیاطله داشتند، زیرا آنها از جیحون گذشته و به سرحدات شمال شرقی ایران حمله می‌کردند^{۱۲}. آثار به جای مانده و حصارهای بلند اطراف شهرهای بخارا^{۱۳}، مرو^{۱۴} و شهر سیاب (کش)^{۱۵} دلالت بر این امر دارد که این نواحی مورد هجوم قبایل مختلف قرار می‌گرفته است. اما آنچه که از

۱۰ - برای آگاهی پیرامون روابط ساسانیان با کوشانیان و حمله اقوام هون به این نواحی رجوع کنید به: آرتور کریستینسن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی (تهران، ۱۳۵۱).

۱۱ - احتمال می‌رود که کیداریان یا کیداریان، قبایل مهاجم بیابانگردی بودند که از جانب شمال به سرزمین کوشانیان وارد شده‌اند.

۱۲ - بهرام گور، قباد و انوشیروان چندبار با هیاطله جنگیدند. خسرو پرویز بر آنان شکست سختی وارد آورد. هیاطله سرانجام از متحدان ساسانیان یعنی ترکان مستقر در ترکستان روس شکست خوردند و از آن پس به دست نشاندگان ترکان تبدیل شدند و حکومتهای کوچک محلی را اداره می‌کردند.

۱۳ - اصطخری: مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار (تهران، ۱۳۴۰)، ص ۲۴۴.

۱۴ - مقدسی: احسن التقاسیم. ترجمه علیقزی منزوی (تهران، ۱۳۶۱)، ج ۲، ص ۴۵۴.

۱۵ - اصطخری: مسالک و ممالک، ص ۲۵۴.

لحاظ فرهنگی قابل اهمیت است، تداوم نوعی زبان و فرهنگ ایرانی بود که آنان در سرزمین کوشانیان رواج دادند و محققان آن را زبان کوشانی-باکتریایی (باختری) می نامند. البته در کنار فرهنگهای ادیان ایرانی مانند مانویت، فرهنگ بودایی و مسیحی نیز در منطقه آسیای مرکزی وجود داشت. معابد بودایی، آثار هنری مسیحی و ظروف اشیاء نقره‌ای متأثر از نقوش ساسانی، همه گواه این امرست. در مقاطعی از تاریخ نیز حتی مکاتب خوارزمی و سغدی و باختری دیگر سبکهای هنری را تحت الشعاع خود قرار می داده است (آثار مکشوفه در شهر باستانی افراسیاب می تواند از بهترین مثالها باشد) شریفترین ناحیه‌ای که ایرانیان در آنجا رخنه کرده بودند، ناحیه چن-چیانگ یاسین-کیانگ چین بوده است.

با ظهور اسلام و گسترش آن به جانب سرزمینهای شرقی، در همان قرن اول هجری قمری، روند دیگری در تاریخ سرزمینهای آسیای مرکزی پدید آمد. تا آن ایام، قلمرو ساسانیان تا نواحی وسیعی در ماوراءالنهر گسترده بود. مرو مرکز استحکامات نظامی ساسانی و جایگاه مرزبان ایران بود. آمودریا، مرزی طبیعی برای ساسانیان محسوب می شد. شهر آمل در سواحل جنوبی آمودریا، به گونه‌ای در زمره متصرفات ساسانی به شمار می رفت. نفوذ زبان پارسی در سواحل جنوبی آمودریا و زبان سغدی در شمال و شرق آمودریا بشدت وجود داشت. در ناحیه سغد، شهرهای استانی مستقلی موجود بود که به صورت اتحادی محکم، منطقه را اداره می کردند. ناحیه زرافشان، تحت نفوذ بخارا بود. بخارا خود دارای فرمانروایی مستقل بود. سمرقند که در بخش علیای اراضی زرافشان واقع بود، دارای فرمانروایی مستقل (به نام اخشید) بود و پنجیکنت را اداره می کرد. دو شهر معروف نسف و کش و سرزمینهای جنوبی سمرقند مانند کشکه دریا به صورت اتحادیه (به مرکزیت کش) اداره می شد. فرغانه هم بطور مستقل اداره می شد. در مغرب فرغانه و دره معروف آن، اسروشنه بود که امیرنشینی مستقل به شمار می رفت

طخارستان در نواحی جنوبی آمودریا واقع بود و بلخ از شهرهای عمده آن محسوب می شد. بین بلخ و بادغیس سرزمین گوزگان (جوزجان) واقع بود. و سرانجام در زابلستان (زابل) و منطقه وسیع غزنه (خزانه) زنبیل (ژونبیل) حکومت می کرد. در میان همه این مراکز مختلف سیاسی، زبان پارسی میانه در بازارهای بلخ، بخارا و سمرقند وجود داشت. هنرهای ساسانی موجود در آثار تاریخی افراسیاب و پنجیکنت، دلیل دیگری بر تأثیر پذیری این نقاط از فرهنگ ایرانی بوده است که در کنار دیگر عناصر فرهنگی به حیات خود ادامه

می داده است. با تسلط اسلام بر شرق ایران و نواحی گسترده ای از آسیای مرکزی، همه پدیده های مختلف فرهنگی تحت سیطره اسلام قرار گرفت و اتحادی چشمگیر یافت.

آسیای مرکزی در صدر اسلام

سرزمین ایران از اوایل دهه دوم هجری قمری بتدریج به وسیله سپاهیان مسلمان فتح شد. تصرف شرق ایران و خراسان بنا بر گزارش بلاذری در فتوح البلدان در سال ۲۸ یا ۲۹ هجری به وسیله عبدالله بن عامر صورت گرفت. وی ابتدا به طبرستان رفت که مدتی قبل به دست عبدالله بن بُذیل (بن ورقاء خزاعی) فتح شده بود. از آن پس، شهرهای کوچک خراسان بتدریج به تصرف سپاهیان مسلمان درآمد. اما شهرهای بزرگ و مهم مانند پوشنگ، بادغیس و هرات که دروازه آسیای وسطی به شمار می رفت، پس از آن به دست سپاهیان اسلام افتاد و طی قرارداد صلحی در شمار سرزمینهای شرقی اسلام درآمد^{۱۶}:

«بسم الله الرحمن الرحيم. این فرمانی است که عبدالله بن عامر به سوی مهتر هرات و پوشنگ و بادغیس فرستد. وی را فرمان دهد که از خدای بترسد و مسلمانان را یاور و راهنمون باشد و سرزمینهایی را که در دست خویش دارد، آبادان کند. [عبدالله] بر هرات، چه دشتها و چه کوههای آن با وی صلح کرد تا وی جزیه ای را که صلح بدان انجام شده است، ادا نماید و خود آن مال را به تناسب مقدار زمینها از مردمان بستاند. و هرکس از آنچه برعهده دارد، سرباز زند، او را عهدی و ذمه ای نباشد. این صلحنامه را ربیع بن نَهشل نگاشت و ابن عامر بر آن مُهر نهاد.»

بقیه شهرها و نواحی آسیای مرکزی شامل خراسان بزرگ و منطقه وسیع ماوراءالنهر نیز بتدریج به تصرف سپاهیان اسلام درآمد. شیوه اعراب چنین بود که پس از فتح در آن ناحیه سکنا می گزیدند، روشی که در داخل ایران نیز به کار برده بودند^{۱۷}. شهر مرو نیز در همان دهه های نخستین به تصرف مسلمانان درآمد. ابن اثیر در کتاب تاریخ خود الکامل به دو سنه،

۱۶ - بلاذری: فتوح البلدان، ترجمه آذرنوش آذرنوش (تهران، ۱۳۶۴) ص ۱۶۰.

۱۷ - حسن قمی: تاریخ قم، به تصحیح جلال الدین تهرانی (تهران، ۱۳۶۱)، ص ۲۴۲ درباره ریشه های تاریخی سکونت اعراب می نویسد: «اهل عرب در ایام ولایت و حکومت حجاج بن یوسف به عراق، به قم آمدند». این سکونت می بایستی بین سالهای ۷۵ تا سال ۸۳ ه. ق (آخرین سال حکومت حجاج) رخ داده باشد.

یکی سال ۱۸ و دیگری ۲۲ هجری قمری اشاره می‌کند که احنف بن قیس به سوی مرو شاهجان تاخت، زیرا یزدگرد در آن ایام در مرو بود. چون احنف بدانجا رسید، یزدگرد به مروالروء رفت تا از خاقان چین و پادشاه سغد یاری بطلبد^{۱۸}. با این توضیحات ابن اثیر می‌توان چنین برداشت کرد که حدود سال ۲۲ هجری قمری شهر مرو هم به قلمرو مسلمانان افزوده شده است. مرو شاهجان و به طور کلی مرو به صورت صلح (صلحاً) و در ازای پرداخت به عبارتی «هزار هزار درهم و دو سیست هزار جریب گندم و جو»^{۱۹} فتح شد. پس از تسخیر مرو و بنابر دستور عبدالله بن عامر، احنف عازم بقیه نواحی طخارستان شد. طالقان، فاریاب (به وسیله امیر بن آخم) و سرانجام بلخ، پایتخت طخارستان نیز فتح شد.^{۲۰} اگر چه خوارزم هم در همین ایام مورد حمله سپاهیان احنف واقع شد، اما در این مرحله تصرف نشد.

در زمان خلافت حضرت علی (ع)، عبدالرحمن بن أبزی مولای خزاعه به ولایت خراسان گمارده شد. بعد از او نیز چندین نفر مسئولیت خراسان را برعهده داشتند^{۲۱}.

در زمان معاویه، عبدالله بن عامر مجدداً عامل بصره شد. وی ابتدا قیس بن هیشم^{۲۲} را در سال ۴۱ هـ/ ۶۶۱ م را بر خراسان گماشت. ورود قیس با شورشهای مردم بادغیس، هرات، پوشنگ و بلخ همزمان بود. به دستور قیس، نوبهار را که معبدی مورد احترام بود، ویران کردند. بلخ مجدداً صلح کرد و سراطاعت فرود آورد^{۲۳}. پس از پیمان صلح، قیس به نزد عبدالله رفت، اما عبدالله وی را به زندان افکند و عبدالله بن خازم را عامل آن نواحی کرد. عبدالله بن خازم با مردم هرات، پوشنگ و بادغیس صلح کرد و به آنان امان داد و مال بسیار دریافت داشت.

۱۸- ابن اثیر: *الکامل فی التاریخ*، (بیروت، ۱۳۸۵ق)، ج ۳، ص ۳۳. خوانی در کتاب خود *مجمعل فصیحی*، به تصحیح محمود فرخ (مشهد، ۱۳۳۹)، ج ۱، ص ۱۲۱، تصرف مرو را در سال ۳۰ هـ. ق ذکر می‌کند.

۱۹- بلاذری: *فتوح البلدان*، ص ۱۶۱. مبلغ و شرایط صلحنامه مرو به گونه‌های دیگر نیز نزد بلاذری یاد شده است.

۲۰- یعقوبی: *کتاب البلدان*، به کوشش دخویه (لیدن، ۱۸۹۱)، ص ۵۵.

بلاذری در *فتوح البلدان* می‌نویسد که امّید بن مُشتمس به عنوان حاکم بلخ گمارده شد (ص ۱۶۳).

۲۱- ظاهراً جَعْدَه بن قَبیره بن ابی وهب بلافاصله پس از عبدالرحمن جانشین او شده است. امارت جمده کمتر از یک

سال بوده است.

۲۲- بلاذری در *فتوح البلدان* ص ۱۶۴ می‌گوید که ابتدا معاویه قیس بن هیشم را به ولایت خراسان فرستاد، اما

یزدی پشیمان شد و قیس را معزول کرد.

۲۳- طبری در *تاریخ الرسل والملوک* (۲، ص ۱۷) معتقد است که در آن ایام هرات و بادغیس مطیع امویان

شده بودند. طبری: *تاریخ*، به کوشش دخویه، (لیدن، ۱۸۷۹).

در سال ۴۵ هـ. ق/ ۶۶۵ م، زیاد بن ابی سفیان به ولایت بصره گماشته شد. زیاد، امیر بن آحمر را بر مرو؛ خَلید بن عبدالله حنفی را بر ابرشهر (نیشابور)، قیس بن هیشم را بر مروارود و طالقان و فاریاب، و سرانجام نافع بن خالد طاعی را بر هرات و بادغیس و پوشنگ برگماشت^{۲۴}. ابن اثیر هم توضیحات مشابهی درباره این ناحیه به دست می دهد و می نویسد که در سال ۴۵ هـ. ق، زیاد، خراسان را به چهاربخش یا استان تقسیم کرد و بر آنجا این افراد را برگمارد^{۲۵}:

۱- مرو به امیرین احمر ۲- نیشابور به خلید بن عبدالله حنفی

۳- مرو، فاریاب و طالقان به قیس بن هیشم ۴- هرات، بادغیس و پوشنگ به نافع بن

خالد طاعی

در سال ۴۷ هـ. ق/ ۶۶۷ م. زیاد، حکم بن عمرو غفاری را بر خراسان گمارد^{۲۶}. وی تا سال ۵۰ هـ. ق در آنجا بود و در همانجا درگذشت. «او نخستین کسی بود که در ماوراءالنهر نماز گزارد.»^{۲۷}

در سال ۵۱ هـ. ق/ ۶۷۱ م از جانب زیاد، ربیع بن زیاد حارثی بر خراسان گماشته شد. به همراه ربیع مردمان و سپاهیان زیادی همراه با خانواده رهسپار خراسان شدند و در ناحیه مرو موطن گرفتند^{۲۸}. محل اسکان آنان می بایست در اراضی سفلی آمودریا بوده باشد. ظاهراً ربیع اولین کسی است که فرمان داد تا نفقات و خرجها را یک جا جمع آوردند و همگان را به طور مساوی در آن سهم کرد^{۲۹}. از منابع روشن است که ربیع تا سال ۵۳ هـ. ق یعنی سال مرگش امارت خراسان را داشته است. جانشین او، پسرش عبدالله بود که امارت وی به علت درگذشتن چندان نیفتاد، اما عبدالله موفق شد تا با اهالی آمل (در کرانه آمودریا، آمو به) پیمان صلحی منعقد کند.

معاویه پس از درگذشت زیاد بن ابی سفیان والی بصره، عبیدالله بن زیاد را به حکومت

۲۴- بلاذری: فتوح البلدان، ص ۱۶۴.

۲۵- ابن اثیر: الکامل، ج ۳، ص ۴۵۱.

۲۶- یعقوبی: کتاب البلدان، ج ۳، ص ۲۶۶. روایت طبری در تاریخ ۴۲، ص ۸۴ نیز چنین است.

۲۷- بلاذری: فتوح البلدان، ص ۱۶۵.

۲۸- در زمره آنان، ابوعبدالله بُزیده بن حُصیب اَشلمی و ابویزَزه عبدالله بن ثَمَله اَشلمی بودند که هر دو بعدها در

همان مرو درگذشتند. طبری: تاریخ ۴۲، ص ۱۵۶.

۲۹- بلاذری: فتوح البلدان، ص ۱۶۵.

خراسان برگمارد. آغاز حکومت عبیدالله در سال ۵۴ هـ. ق/ ۶۷۳ م همراه با برخورد های نظامی بود. عبیدالله از رود بلخ می گذرد و به بیکنند می رسد. در آن ایام خاتون نامی بر شهر بخارا حکم می راند. در نبرد سختی که بین سپاهیان خاتون (با قوای کمکی ترک خود) با سپاهیان عبیدالله رخ داد، سرانجام مسلمانان فاتح شدند^{۳۰} و علاوه بر بیکنند، رامدین نیز به تصرف آنان درآمد. بدین سان بخشی مهم از فتوحات چغانیان به قلمرو مسلمانان افزوده شد. در سال ۵۶ هـ. ق/ ۶۷۶ م که سعید بن عثمان (بن عفان) از جانب معاویه، والی خراسان شد، سعید دامنه فتوحات مسلمانان را گسترش داد. وی از اراضی رود بلخ گذشت و پس از بخارا، سمرقند را هم متصرف شد و مانند عبیدالله، اموال زیادی به بصره فرستاد. از منابع چنین برمی آید که فتح بخارا و سمرقند به آسانی نبوده و مردم این دوشهر، و نیز دیگر نواحی سغد و ترکستان بویژه کش و نَسَف مقاومت زیادی از خود نشان داده اند. سعید علاوه بر شهرهای نامبرده، ترمذ را در همان سال فتح کرد و مدتی را نیز در آنجا سپری کرد (بعدها ترمذ مجدداً به دست قتیبة بن مسلم متصرف شد). اقتدار سفید بتدریج افزایش یافت و معاویه نگران بود که سعید اسباب برانداختن وی از خلافت را فراهم کند، به همین سبب او را از امارت خراسان عزل کرد و عبدالرحمن بن زیاد را بر خراسان گماشت. عبدالرحمن تا سال مرگ معاویه یعنی ۶۰ هـ. ق/ ۶۸۰ م کماکان اداره ولایت آن دیار را برعهده داشت.

یزید اول، جانشین معاویه، سلم بن زیاد را به امارت خراسان برگزید. خوارزمیان با وی از در صلح درآمدند. سلم از رود آمودریا گذشت و تا سمرقند پیش رفت. اقامت سلم در نواحی سغد با لشکرکشی وی به خجند همراه بود، اما خجند به تصرف سپاهیان وی در نیامد و وی به مرو بازگشت^{۳۱}. از آن پس، سلم حملات پراکنده ای به نواحی اطراف می کرد و مردم در عذاب بسیار بودند. با مرگ یزید اول در سال ۶۴ هـ. ق/ ۶۸۳ م مردم برسلم شوریدند و وی را از خراسان راندند^{۳۲}.

معاویه دوم پس از یزید در سال ۶۴ هـ. ق به حکومت نشست و پس از وی در همان سال مروان اول جانشین او شد. اوضاع آشفتنه حکومت امویان، وضع را در خراسان نیز دگرگون کرده بود، تا این که نوبت به خلافت عبدالملک در ۶۵ هـ. ق/ ۶۸۵ م رسید.

۳۰- یعقوبی: تاریخ، ترجمه عبدالمحمد آیتی (تهران، ۱۳۶۲)، ج ۲، ص ۱۷۱، شرح مفصلتری ارائه می دهد.

۳۱- بلاذری: فتوح البلدان، ص ۱۶۹.

۳۲- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۸۹.

عبدالملک برای آن که نظم را مجدداً به خراسان بازگرداند، عبدالله بن حازم سلمی را که مدتی در آن ناحیه به جنگ با طوایف بکر و سپس تمیم پرداخته بود (و سرانجام هم بویژه تمیم‌ها باعث تضعیف قوای او شدند)، به حکومت خراسان برگزید. اما عبدالله خلافت عبدالملک را به رسمیت نشناخت و همین امر موجبات مرگ او در ۷۲ هـ. ق/ ۶۹۱ م را فراهم آورد. (عبدالله بن حازم و پسرش موسی موفق شده بودند که تا ترمذ پیشروی کنند) ۳۳.

عبدالملک مدتی بگیرین و شاح را بر خراسان گمارد، اما رفتار او با عبدالله بن حازم و سرانجام مرگ فجیع وی به دست بکیر، بزرگان خراسان را برآن داشت تا از عبدالملک بخواهند که شخصی از طایفه قریش را به والیگری خراسان منصوب کند. عبدالله، امیه بن عبدالله را بر خراسان گماشت و او بکیر را ابتدا روانه طخارستان و سپس ماوراءالنهر کرد (۷۲ هـ. ق/ ۶۹۱ م).

امیه اوایل حکومت خود را معطوف سرکوبی موسی پسر عبدالله کرد که در ترمذ قدرتی کسب کرده بود. اما حملات متعدد بکیر به مرو، امیه را از پیشروی بازداشت بویژه فرزند امیه نیز اکنون در دست بکیر اسیر شده بود. این نبرد با پیمان صلحی بین امیه و بکیر به پایان رسید. بکیر اجازه یافت در هر منطقه که میل دارد، به حکومت بنشیند. این صلح چندان نپائید و بزودی بکیر به دست امیه اسیر و زندانی شد و در همان حبس نیز به قتل رسید. البته امیه بعدها موفق شد که ختل را فتح کند، اما این امر مصادف با ایامی بود که عبدالملک، حجاج بن یوسف را برای والیگری عراق و خراسان گسیل داشته بود (۷۸ هـ. ق/ ۶۹۷ م).

حجاج چندی پس از آن، سردار خود مهلب بن ابی صُفْرَه را به حکومت خراسان فرستاد. مهلب جنگهای بسیاری کرد. ختل را گشود و خجند را فتح کرد. کش و نسف را محاصره کرد و شهرهای متعدد از آسیای مرکزی را خراجگزار امویان کرد، اما اندوه مرگ یکی از فرزندانش، وی را چنان بیمار کرد که سرانجام در مروالروود (دره زاغول) درگذشت (۸۲ هـ. ق/ ۷۰۲ م).

یزید پسر مهلب به جانشینی پدر رسید. وی به شهر بتم (دوشنبه کنونی) حمله کرد ۳۴ و

۳۳ - طبری: تاریخ، ص ۸۳۱. پسر دیگر عبدالله به نام محمد بر هرات حکومت می‌کرد. دو فرزند دیگر او عنبسه و یحیی در نبردهای بعدی پدر در نزدیکی مرو کشته شدند. عبدالله بن حازم خود در نبرد با بگیرین و شاح در همان ناحیه به قتل رسید.

۳۴ - شهر بتم (یا دوشنبه) به وسیله مُخَلَّد پسر یزید محاصره شده بود. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۱۷۲.

در لشکرکشی خود به خوارزم هم غنایم بسیاری به دست آورد، اما وضع جغرافیایی منطقه و سرمای شدید باعث مرگ قوای او شد. حجاج عزل یزید را از خلیفه عبدالملک خواستار شد و یزید سرانجام در ۸۵هـ.ق/ ۷۱۴م عزل شد.

حکومت خراسان از آن پس به دست برادر ناتنی یزید یعنی مفضل بن مهلب بود. او بادغیس را که ناآرام شده بود، سرکوب کرد و غنایم بسیاری از نواحی شومان و اخرون به دست آورد. مفضل همچنین برای نبرد با موسی که در ترمذ قدرتی به هم رسانده بود، سپاهی گسیل داشت و سرانجام موسی در این نبرد کشته شد (۸۵هـ.ق/ ۷۱۴م).

در سال ۸۶هـ.ق/ ۷۱۴م بنابر درخواست حجاج، عبدالملک، قتیبه بن مسلم باهلی (از طایفه باهله) را به حکومت خراسان منصوب کرد. قتیبه بلخ و طالقان را آرام کرد و به شومان و اخرون رفت. شهریاران این نواحی (چغانیان و کفان) هدایای بسیاری به قتیبه دادند و عملاً آن مناطق تسلیم شدند. قتیبه برادرش صالح را بر ماوراءالنهر گماشت. صالح موفق شد تا نواحی کاسان و اورشت در فرغانه را فتح کند، آنگاه بخش کهن فرغانه یعنی خشکت نیز متصرف شد. گوزگان هم بزودی با قتیبه صلح کرد و بخشهای مهمی از آسیای مرکزی بدین ترتیب به تصرف قتیبه درآمد. همچنین بزودی نواحی نومیجکث (تومشگت)، کرمینیه و رامتین هم به قلمرو مسلمانان افزوده شد.

قتیبه در ۸۷هـ.ق به بیکند حمله کرد و نیزک حاکم آن جا را در تنگنا قرار داد^{۳۵}. بیکند از بزرگترین مراکز تجاری منطقه بخارا محسوب می شد و اهمیت زیادی داشت. سرانجام محاصره طولانی باعث شد که شهر بیکند به تصرف قتیبه درآید^{۳۶}. بخارا نیز در حدود ۸۹/۹۰هـ.ق/ ۷۰۸-۹م متصرف شد و بسیاری از مردمان شهر را ترک گفتند، زیرا اعراب طبق عادت در خانه ساکنان بومی سکنا می‌گزیدند. محله‌هایی نیز جداگانه به سکونت اعراب اختصاص داده شد و پادگانهای نظامی مستقر شد. به دستور وی مسجدی در بخارا ساخته شد و شهر بتدریج به یکی از مراکز علمی جهان اسلام تبدیل گردید. بعدها قتیبه مبادرت به محاصره شهر سمرقند در ناحیه سغد کرد که این محاصره چندین ماه طول کشید. ظاهراً منابع، تصرف سمرقند از جانب قتیبه را با ترفندهای نظامی می‌دانند، اما به

۳۵- نیزک قبلاً در سال ۸۴هـ.ق/ ۷۰۳م تسلیم یزید بن مهلب شده بود.

۳۶- طبری در تاریخ، ص ۱۱۹۹ فتح منطقه را بخوبی شرح می‌دهد. در این ایام قوای قتیبه مجبور به اعمال طرحی نظامی برای تصرف شهر شدند و به همین سبب تهیه نقشه‌ای از شهر ضروری بود.

هرحال سمرقند نیز به تصرف وی درآمد^{۳۷}. بدین ترتیب سفد نیز مانند طخارستان در زمره قلمرو اسلام درآمد. قتیبه شهرهای کش و نسف را با صلح فتح کرد. خوارزم بویژه شهرهای پارگینی و فیل نیز خود با قتیبه از در صلح درآمدند. در خوارزم برادر قتیبه که عبدالرحمان نام داشت حکم می راند و مردمان از وی به ستوه آمده بودند. پس از صلح مجدد و کشته شدن عبدالرحمان^{۳۸}، برادر دیگر قتیبه به نام عبیدالله بر خوارزم گماشته شد. بزودی متصرفات قتیبه به قلمرو ترکان شرقی نزدیک شد و ترکان سد مقاومتی در برابر نفوذ اعراب به نواحی شمالیتر ایجاد کردند^{۳۹}.

جانشین عبدالملک یعنی ولید در سال ۸۶ هـ. ق/ ۷۰۵ م زمام امور را به دست گرفت و تا سال ۹۶ هـ. ق/ ۷۱۵ م که سلیمان به خلافت رسید، بر سر کار بود. حجاج در حالی که اقتدارش در زمان ولید بیشتر شده بود، در سال ۹۵ هـ. ق/ ۷۱۴ م درگذشت و بدین سان قتیبه حامی خود را از دست داد. قتیبه در آن ایام شهر چاچ (شاش) را در محاصره داشت. سال بعد وی در فرغانه بود که خبر مرگ ولید را شنید و بیدرنگ از عبدالعزیز (پسر ولید) پشتیبانی کرد^{۴۰}. اما سلیمان بن عبدالملک به خلافت رسید (۹۶ هـ. ق/ ۷۱۵ م)، و او نیز قتیبه را از کار برکنار کرد. قتیبه سرانجام به دست نزدیکانش (یا به قولی به علت سقوط تیرک خیمه) در چادر خود کشته شد و سرش را به نزد سلیمان فرستادند^{۴۱}.

سلیمان پس از این وقایع، به وکیع بن حسان بن قیس بن ابی سود (تمیمی) عاملی خراسان را پیشنهاد کرد. وی عملاً زمام امور را به مدت نه ماه در دست داشت، تا این که رسماً از جانب سلیمان، یزید بن مُهَلَّب را بر خراسان گماشت. یزید پسرش مُخَلَّد را مأمور فتح برخی نواحی و شهرها کرد. مخلد موفق شد شهر بُتُم را محاصره کند که با مقاومت شدید

۳۷ - دینوری در اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی (تهران، ۱۳۶۶) ص ۳۶۹ می نویسد که سپاهیان قتیبه درون صندوقهایی چوبی به بخارا آورده شدند و شبانه شهر را به تصرف در آوردند.

۳۸ - یعقوبی در تاریخ، ج ۲، ص ۲۸۷ می نویسد که عبدالرحمان به دست جانشینش غوزک کشته شد.

۳۹ - ترکان شرقی پس از تصرف سرزمینهای ترکان غربی در سال ۷۱۰ م بزرگترین منطقه مقاومت در مقابل سپاهیان عرب را فراهم آورده بودند.

۴۰ - قتیبه مردم را به عدم بیعت با سلیمان دعوت می کرد، اما مردمان دعوت او را نپذیرفتند. گفته می شود که سلیمان، قتیبه را به مردمذاری و پرداخت عطایای آنان و اجازه بازگشت به موطن دعوت کرده بود. ولی قتیبه هیچ کدام از این توصیه ها را انجام نداد، درحالی که مردمان منتظر انجام این دستورات بودند.

۴۱ - بلاذری: فتوح البلدان، ص ۱۷۹.

مواجه شد، ولی سرانجام بر شهر تسلط یافت. پسر دیگر یزید به نام معاویه نیز مدتها عامل بخارا، سمرقند، کش و نسف بود. یزید بن مهلب، خود نیز موفق شد که با حاکم نواحی گرگان و طبرستان وارد نبرد شود و قرارداد صلحی با آنان منعقد کند^{۴۲}.

دوران خلافت سلیمان حدود دو سال طول کشید و پس از وی، عمر بن عبدالعزیز (عمر دوم) در ۹۹ هـ. ق/ ۷۱۷ م به خلافت برگزیده شد. عامل عمر در خراسان، جراح بن عبدالله حگمی بود. وی همه عمال یزید بن مهلب از جمله پسر وی مَخَلد را از کار برکنار کرد و عبدالله بن معمر یَشْکُری را بر ماوراءالنهر گماشت. عبدالله کوشش کرد تا متصرفات بیشتری به دست آورد، اما با مقاومت مردم چین مواجه شد و جان را نجات داد و به چاچ رفت. عمر مأموران و سرداران جدیدی برای جمع‌آوری مالیات و حقوق مسلمانان و موالی به وجود آورد و کوشش کرد تا تغییراتی در امور جمع‌آوری مالیات و حقوق مسلمانان و موالی به وجود آورد و به آنان امکان دهد تا از امکاناتی مساوی بهره‌مند شوند^{۴۳}. این امر بویژه در ماوراءالنهر با استقبال مواجه شد. این تغییرات با مرگ عمر به روش سابق خود درآمد.

یزید بن عبدالملک (یزید دوم) در ۱۰۱ هـ. ق/ ۷۲۰ م به خلافت رسید. از جانب یزید دوم، مُسَلِّمَة بن عبدالملک به ولایت عراق و خراسان برگزیده شد. مسلمة هم سعید بن عبدالعزیز (ملقب به خَدِیْنه = دهقان. زن) را به خراسان فرستاد. بنا بر دستور وی مأموران متعددی^{۴۴} به ماوراءالنهر گسیل شدند. آنان به کرات با ترکان به جنگ پرداختند، اما در همان ناحیه اِشْتِیْحَن باقی ماندند. برخورد سعید با ترکان و شکستش باعث شد که او را از کار برکنار کنند، بویژه که بزرگان خراسان نیز از سعید نزد مُسَلِّمَة شکایت کرده بودند. جانشین او، سعید بن عمرو جَرَشِی بود. جرشی به سعد لشکر کشید^{۴۵} و پیروزی بسیاری به دست آورد، به طوری که همه

۴۲ - طبری: تاریخ ۲، ص ۱۳۱۷.

۴۳ - به طور مثال عبدالرحمان بن نُعَیم غامدی را مأمور جنگ در خراسان و عبدالرحمان بن عبدالله قُتَیری را مأمور امر خراج کرد. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۱۸۱.

۴۴ - طبری: تاریخ ۲، ص ۱۳۵۴.

۴۵ - مانند سُورَة بن الخَر حنظلی و پسروی.

۴۶ - عِلَّت حمله‌های متعدد سپاهیان مسلمان به سغد، آن بود که سفدیان پس از مرگ قتیبه، از ترکان باری خواسته بودند و ترکان نیز بویژه به طغاشاده فرمانروای بخارا، و به غوزک فرمانروای سمرقند قول مساعد داده بودند.

دژهای سفد را فتح کرد^{۴۷}.

در سال ۱۰۲ هـ.ق/۷۰۲م، یزید بن مُهَلَّب به علت توطئه علیه یزید دوم در عراق دستگیر و کشته شد و این امر ضربه سنگینی به خاندان مهلبی وارد کرد و ناآرامی بین قبایل عرب ساکن ماوراءالنهر شدیدتر شد. بدیهی است که خراسان و دیگر نواحی آسیای مرکزی از برخورد بین قبایل عرب (ازد، مضر، ربیعہ، قیس) آسیب متعدد دید.

هشام بن عبدالملک در ۱۰۵ هـ.ق/۷۲۴م به جای یزید دوم به خلافت رسید. هشام، عمر بن هُبیره فزاری را به امور عراق و خراسان گماشت. عمر در اولین مراحل حکومت خود، جُزْشِی را از امارت خراسان عزل کرد و مسلم بن سعید را به خراسان فرستاد. مسلم در نبرد با افشین موفق شد تا قلعه او را متصرف شود و خود به مرو باز گردد. وی نصر بن سیار را مأمور طخارستان کرد و نصر سرانجام بر آن جا غلبه کرد و پیمان صلحی برقرار شد.

هشام پس از مدتی، ولایت عراق را به خالد بن عبدالله قسری داد و او نیز برادر خود، اسد بن عبدالله را برای اداره امور خراسان گسیل داشت. مسلم بن سعید به ناچار عازم فرغانه شد و آشوبها به پا کرد. مدتی بعد اسد بر اوضاع مسلط شده بود و مأموری (حسن بن ابی العَمرَطه) به سمرقند فرستاد، زیرا ترکان از هر طرف بدانجا شبسیخون می زدند و غارت می کردند. اسد همچنین موفق شد که صلحی بین اعراب ازد و ساکنان منطقه به وجود آورد. اسد در پی گسترش متصرفات مسلمانان، به کوهستانهایی که در دست نخرود بود، لشکر کشید. نسرود اسلام آورد و صلح کرد. آنگاه اسد به بلخ رفت و دستور داد تا بناهای جدیدی در بلخ بسازند. اما زحمات وی برای فتح نواحی بیشتری در ختل، بدون نتیجه ماند^{۴۸}.

هشام در ۱۰۹ هـ.ق/۷۳۷م، اشرس بن عبدالله سلمی (از قبيلة قیس) را مأمور خراسان کرد. سیاستهای مالی و معافیت از پرداخت جزیه برای تازه مسلمانان، حکومت اشرس را دچار اختلال کرد، اگر چه در آغاز این سیاست، باعث تمایل بیشتری برای گروش به اسلام بود، اما توان مالی را کاهش داده بود و زمانی که اشرس از قول خود سرباز زد، بسیاری از مردمان سمرقند، شهر را ترک گفتند و به ترکان پیوستند. غوزک (غورک) امیر سمرقند هم به

۴۷ - در آن ایام در بخش علیای دره زرافشان و به مرکزیت سمرقند، «پادشاه» یا «سرور»ی بود که به «دبوشیخ»

شهرت داشت. طبری: تاریخ، ۲، ص ۱۴۴۸.

۴۸ - در ایام امارت اسد، داعیان عباسیان زیاد شدند و دعوات شیعی در خراسان به تبلیغ می پرداختند. به طور مثال

زیاد ابومحمد که داعی عباسی بود، دستگیر و مقتول شد. طبری: تاریخ، ۲، ص ۱۵۰۱ و بعد.

ترکان پیوست. اگر چه او پس از چندی با اعراب متحد شد، اما پسرش کماکان در اتحاد با ترکان باقی ماند. اشرس جنگهای متعددی در آن نواحی کرد، وجود شخصی به نام خسرو که ظاهراً از بازماندگان شاهان ساسانی بود، کار او را در آن ناحیه از آسیای مرکزی مشکل کرده بود تا این که سرانجام توانستند خود را از محاصره ترکان و سغدیان برهانند. در ۱۱۰ هـ. ق/ ۷۲۸ م اوضاع ماوراءالنهر آشفته بود. عامل سمرقند یعنی نصرین سیار با مقاومت شدید مردم مواجه بود. بخارا هم ناآرام شده بود و می بایست کاری اساسی برای تسلط و ابقاء قدرت صورت گیرد.

هشام در ۱۱۲ هـ. ق/ ۷۳۰ م، جُتید بن عبدالرحمان مُرّی را به امارت خراسان گماشت. وی به جنگ ترکان رفت و پیروزیهای متعددی در سغد و طخارستان به دست آورد، بویژه که سپاهی کمکی برای تقویت قوای او در منطقه از جانب هشام ارسال می شد. جنید سرانجام پس از پیروزیهای زیاد، در مرو درگذشت. با مرگ جنید، هشام بزودی عاصم بن عبدالله بن یزید هلالی را به والیگری خراسان برگزید^{۴۹}. هشام سپس در ۱۱۷ هـ. ق/ ۷۳۵ م، اسد بن عبدالله قسری را مجدداً به امارت خراسان گماشت. اما اوضاع ناآرام ماوراءالنهر کار حکومت را مشکل می نمود، بویژه که دُعوات عباسیان کارشان بالا گرفته بود و طرفدارانی پیدا کرده بودند. علاوه بر آن موالی نیز دست به ناآرامی زده بودند و شخصی عرب به نام حارث بن سرائج تمیمی، آنان را رهبری می کرد. این ناآرامی، سالهای مدیدی طول کشید^{۵۰}. حارث توانسته بود که در طخارستان و نواحی بلخ، مرو و ترمذ پیروانی بیابد و همین امر، حکومت اسد بن عبدالله را با مشکل مواجه می کرد. اسد مجبور شد که مقرر حکومت را تغییر دهد و در بلخ اقامت گزیند^{۵۱}. زمستان ۱۱۸ هـ. ق/ ۷۳۶ م سرانجام اسد موفق شد که ترکان متفق حارث در گوزگان را غافلگیر کند و از قدرت آنان بکاهد. خاقان ترک هم در چندی بعد (اوایل ۱۲۰ هـ. ق) درگذشت و اختلاف بین متحدان بیشتر شد، اما اسد نیز نتوانست از این اختلاف، بهره سیاسی بیابد، زیرا وی نیز در ۱۲۰ هـ. ق/ ۷۳۸ م درگذشت. نصرین سیار (از قبیلۀ کنانه) جانشین اسد بن عبدالله شد. نصر در زمان حیات اسد، نماینده او در سرخس بود، به همین سبب، به منطقه بسیار آشنا و تجربیات ذقیمتی اندوخته

۴۹- بلاذری: فتوح البلدان، ص ۱۸۴.

۵۰- نرشخی: تاریخ بخارا، به تصحیح مدرس رضوی، (تهران، ۱۳۱۷)، ص ۵۹.

۵۱- مرکز حکومتی قبلاً در باروقان، نزدیک بلخ بود. طبری: تاریخ، ص ۱۴۹۰.

بود. نصر همچنین مناسبات خوبی با قبیلهٔ مضر داشت. نصر مرکز خود را در مرو قرارداد و بسیاری از دوستان و افراد قبیلهٔ خود (کنانه) را در خراسان به کار گمارد. اما ترکان هنوز ناآرام و درصدد شورش بودند، بویژه که حارث نیز پایگاهی محکم نزد آنان داشت. نبرد نصر با ترکان موفقیت‌آمیز بود و توانست شهرهای اسروشنه، فرغانه و چاچ (شاش) را متصرف شود و آن نواحی را خراجگزار کند. اما حارث از این نبرد جان سالم بدر برد. با این متصرفات، نصر به سغدیان اجازه داد که به اماکن و منازل خود در فرغانه و نواحی دیگر باز گردند.

خلیفه هشام در ۱۲۵ هـ. ق/ ۷۴۳ م درگذشت، در حالی که دوران طولانی حکومت وی با اغتشاشات زیادی به پایان رسید. اعتراض فزاینده موالی و اعراب در خراسان به اوج خود رسیده بود و جانشین او ولید بن یزید (حکومت ۱۲۵ هـ. ق/ ۷۴۳ م) نیز نتوانست موفقیتی در این باره به دست آورد و کشته شد. پس از او یزید بن ولید یا یزید سوم (حکومت ۱۲۶ هـ. ق/ ۷۴۴ م) زمام امور خلافت را در دست گرفت. او کوشش کرد تا اختلاف بین قبایل عرب را برطرف و آشتی برقرار کند، اما وی نیز سرنگون شد و برادرش ابراهیم بن ولید (حکومت ۱۲۶ هـ. ق/ ۷۴۴ م) به خلافت نشست. شورش و اعتراض مردم کماکان در اوج خود بود و حتی عاملان و مأموران حکومت نیز به جرگه معترضان پیوسته بودند، از جمله مروان بن محمد که عامل ارمنستان و آذربایجان بود. قبیلهٔ قیس نیز به خونخواهی ولید از مروان حمایت می‌کردند و مروان موفق شد که سرانجام بر مسند خلافت بنشیند (۱۳۲-۱۲۷ هـ. ق/ ۷۵۰-۷۴۴ م).

مروان بن محمد مقرر حکومت خود را مدتی در حران (مرکز قبایل قیس) و بعد از آن در دمشق قرارداد. او موفق شد که در همان سال اول خلافتش کلیه مخالفان در غرب قلمروش را سرکوب و اوضاع را آرام کند و آنگاه متوجه بخشهای شرقی خلافت در خراسان شود.

در شرق ابومسلم، یکی از موالی علیه حکومت امویان برخاسته بود. قبایل ازد و ربیعیه مخاصمت خود با امویان را ادامه می‌دادند^{۵۲} و نصر در پی چاره بود. وی اندیشید که شاید از وجود حارث که هنوز در میان ترکان بود، بتواند متحدی بسازد، اما حارث دعوت او را نپذیرفت و به مخالفان پیوست. نصر ابتدا موفق شد که مرو را پس بگیرد. اما اتحاد مخالفان با ابومسلم و دیگر گروههای معترض از جمله گروه خارجی شیبان بن مسلمه، نصر را وادار به عقب‌نشینی کرد. مرو در زمستان ۱۳۰ هـ. ق/ ۷۴۷ م به دست ابومسلم افتاد و نصر ناگزیر در

۵۲ - رهبری این مخالفان را شخصی به نام کرمانی برعهده داشت که به خونخواهی قتل خاندان مہلب برخاسته بودند

نیشابور مستقر شد.

دلایل مخالفت و قیام مردم برضد امویان می توانست متعدد باشد.

نخست آن که قبایل عرب همواره نوعی برتری نژادی را برای خود متصور بودند. این عدم برابری حتی برای مسلمانان غیرعرب نیز بشدت وجود داشت، حال آن که برابری و برادری یکی از ارکان مهم تعلیمات اسلامی بود. غارت نواحی فتح شده و جلب غنایم و درآمد بیشتر، گاه هدف گسترش اسلام را تحت الشعاع خود قرار داده بود. و همه این مسائل می توانست دلیل خوبی برای مبارزه با حکومت امویان در خراسان و ماوراء النهر و به عبارتی ناحیه وسیع آسیای مرکزی باشد.

تصرف مناطق شرقی و ایران در زمان خلفای راشدین، با تأنی اما با موفقیت همراه بود. قلمرو ساسانی بتدریج فتح شد و بنا بر ضرورت، از جانب خلیفه و یا سردار ارشد او، فرماندهان و یا حاکمانی به نام «والی» یا «عامل» بر آن نواحی گمارده می شدند. به طور مثل برای دینور در سال ۲۰ هـ. ق/ ۶۴۱ م^{۵۳}؛ اصفهان (اسپاهان، اسپهان) در سالهای ۲۴-۲۲ هـ. ق/ ۶۴۵-۶۴۳ م^{۵۴}؛ ری در حدود ۴۵ هـ. ق/ ۶۶۵ م^{۵۵} و خراسان (همان گونه که در سطور پیش یادآوری شد) حاکمان، عاملان یا والیانی منصوب شدند. ناحیه خراسان و به طور کلی ایران، به وسیله والی بین النهرین، مستقر در کوفه یا بصره، اداره می شد. به همین سبب به محض تغییر والی بین النهرین، عاملان و حاکمان خراسان نیز عوض می شدند (اگر چه گاه تفکیک وظایف آنان در صدر اسلام بسیار مشکل است)^{۵۶}. به هر ترتیب آنان، وظایفی مانند اجرای قوانین حقوقی، طبقه بندی افراد، تعیین حقوق، افزایش و جمع آوری مالیات، فرمان لشکرکشی، و اداره قلمرو تحت حکومت، و گاه حتی ضرب سکه را برعهده داشتند. با گسترده گی این وظایف، بسرعت روشن شد که اداره ناحیه وسیعی مانند خراسان، آن هم از طریق بین النهرین، امکان ندارد، بویژه که جنگهای داخلی و اختلاف بین قبایل عرب، نشانگر عدم موفقیت در اداره سرزمینهای فتح شده به وسیله افراد

۵۳- ابن اثیر: الکامل، ج ۲، ص ۴۰۹؛ طبری: تاریخ، ص ۲۴۷۷.

۵۴- بلاذری: فتوح البلدان، ص ۷۱ و بعد.

۵۵- همان کتاب، ص ۷۶.

۵۶- به تعاریف دائرة المعارف اسلامی ذیل حاکم، عامل و والی توجه شود.

غیربومی و ناآشنا به مناسبات محلی بود. شاید همین امر باعث شد که خلفای بعدی، خود در امر انتخاب و انتصاب حاکم برای شرق ایران دخالت کنند و مستقیماً کسانی را برای اداره آن ناحیه بگمارند. از جمله این خلفا، می توان سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز و هشام بن عبدالملک را نام برد (همان گونه که در صفحات پیشین یاد شد). اما آنان خود نظارت عالی بر خراسان را نیز هرگز فراموش نکردند و در مواقع لزوم، حاکم را برای ادای توضیحات به مرکز خلافت فرامی خواندند.^{۵۷}

مسأله برخورد قبایل عرب، امر پیچیده ای بود که امور اداره خراسان و شرق ایران را تحت الشعاع خود قرار می داد، و دشمنیهای آنان باعث تضعیف دستگاه حکومتی خلفای اموی شد. برخوردهای اعراب قیس و کلب (اعراب شمالی و جنوبی)، یا اختلاف یمنی ها، تمیمی ها، آزدها، مضرها و ربیعه ها و نوعی حق شناسایی و امتیاز بیشتر برای قبیله ای خاص، حتی اداره حکومت را در سراسر قلمرو اموی و بویژه خراسان مشکل کرده بود. رفتار ناعادلانه و خشن برخی حکام مانند یزید بن مهلب در لشکرکشی خوارزم و برهنه کردن اسیران در سرمای زمستان و پوشاندن جامه های آنان به سربازان خود، از جمله اعمالی بود که برخلاف توصیه های اسلامی صورت می گرفت.^{۵۸} همچنین خشونت قتیبه در اداره خراسان و اعدام دسته جمعی مردم طالقان به وسیله پسر قتیبه در سال ۹۰ هـ. ق/ ۷۰۸ م،^{۵۹} در زمره مسائلی بودند که به تشنجات شرق ایران رنگ دیگری می دادند. قتیبه خود نیز براحتی اسرا را روانه بازارهای برده فروشی کوفه و بصره می کرد. حتی وجود پادگانهای نظامی اعراب در شرق ایران (بویژه در ماوراءالنهر) نتوانست جلوی اعتراض مردم را بگیرد.^{۶۰} برخی از مردم مانند سغدیان حتی دست به مهاجرت (به فرغانه) زدند، زیرا تحمل دشواریها و پرداخت مالیاتی سنگین را غیرممکن می دانستند.^{۶۱} البته باید اذعان داشت که اعراب و

۵۷ - ابن اثیر: الکامل، ج ۵، ص ۸۱.

۵۸ - بلاذری: فتوح البلدان، ص ۱۷۲. عین عبارت بلاذری چنین است: «یزید به جنگ خوارزم نیز برقت و برده بسیار گرفت. سپاهیان وی، جامه بردگان را گرفتند و خود پوشیدند، اما از سرما هلاک شدند».

۵۹ - طبری: تاریخ، ص ۱۲۰۷.

۶۰ - نرشخی: تاریخ بخارا، ص ۴۹.

۶۱ - مهاجرت از غرب و جنوب ایران نیز صورت گرفته بود. به طور مثال ایرانیان مقیم بصره و مردم فارس در زمان حکومت امویان در زمان حضور اعراب، ناچار به مهاجرت به ماوراءالنهر شده بودند. طبری: تاریخ، ص ۳۹۳ این واقعه را در سال ۶۰ هـ. ق/ ۶۸۰ م می داند.

ایرانیان، بویژه در کشورگشایی همکاری و همیاری نیز کرده‌اند، اما این امر بیشتر در نیمه اول قرن و در همان دهه‌های نخستین صدر اسلام بود. در آغاز قرن دوم هجری قمری، به کار گماری ایرانیان، حتی برای اداره شهر یا ناحیه متداول شد، اما در آن ایام مسأله ناآرامیهای شرق ایران به اوج خود رسیده بود و گماشتن ایرانیان کمک چشمگیری به آرامش منطقه نکرد.^{۶۲}

با وجود همه این مشکلات سیاسی در شرق ایران، تبادلات فرهنگی مسیر عادی خود را می‌پیمود. حتی سختگیریهای حکومت مرکزی نیز باعث نمی‌شد که اعراب به فارسی سخن نگویند و یا جامه ایرانی نپوشند. البته گاه برای کسانی که به شیوه ایرانی (لباس خفتان و زنگال) می‌پوشیدند، مجازاتهای نیز تعیین می‌شد.^{۶۳} از لحاظ شیوه اداری و نظام حکومتی، از همان دهه دوم قرن اول به تشکیلات دیوانی ایرانیان، تأسی شد.^{۶۴} دستگاه پُست و ارتباطات به شیوه ایرانیان در اقصی نقاط قلمرو امویان گسترده شده بود. اسامی و پسوند ایرانی با اسامی عربی در هم آمیخت^{۶۵} و واژه‌های تازه‌ای به وجود آمد. احتمالاً از همین ایام است که واژه «تازی» و «تازی» به وجود آمد. سفیدیان اعراب را «تازی» نامیدند و نیز آن را برای هر مسلمانی (اعم از عرب و غیر عرب) به کار بردند. این لغت حتی امروزه هم به صورت «تاجیک» استعمال می‌شود. سپاهیان اسلام، گاه مجبور به همکاریهای بیشتری با افراد محلی برای گسترش قلمرو خود می‌شدند و آن دریافت وام از بزرگان و بازرگانان سفد برای تجهیزات سپاه بود. سفیدیان نیز از این امر، سود زیادی می‌بردند. این ارتباط بعدی رسید که قبایل عرب، از جمله ازد، خود بازرگانانی موفق و متبحر شدند و ارتباط خود با سفیدیان را حفظ کردند. دسته‌های ایرانی مهاجر از جنوب ایران نیز سبب رونق امور اجتماعی و رواج لغات و اصطلاحات فارسی (غربی) به ماوراءالنهر شدند. با رسمیت یافتن زبان فارسی به عنوان زبان بین‌المللی در ناحیه آسیای مرکزی بزودی این منطقه، کانونی برای رشد فرهنگ ایرانی- اسلامی شد.

۶۲- طبری: تاریخ ۲، ص ۱۴۶۲ و ۱۶۸۸. مرزبانی ایرانی به نام بهرام سیس به کار گمارده شده بود.

۶۳- ابن اثیر: الکامل، ص ۶۲۷.

۶۴- زبان عربی در امور دیوانی در زمان نصر بن سیار و حدود سال ۱۲۵ هـ/ ۷۴۲ م وارد شد.

۶۵- مانند حسویه یا فضویه.

کتابشناسی

- ابن اثیر، ابوالکرم محمد: *الکامل فی تاریخ* (بیروت، ۱۳۸۵).
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم: *مسالك و ممالک*، به کوشش ایرج افشار (تهران، ۱۳۴۰)
- بلاذری، احمد بن یحیی: *فتوح البلدان*، ترجمه آذرتاش آذرنوش (تهران، ۱۳۶۴).
- بیرونی، ابوریحان: *آثار الباقیه عن القرون الخالیه*، ترجمه اکبر داناسرشت (تهران، ۱۳۶۳).
- خنجی، فضل الله بن روزبهان: *مهمان نامه بخارا*، به اهتمام منوچهر ستوده (تهران، ۱۳۴۱).
- خوافی، احمد بن جلال محمد فصیح: *مجمل فصیحی*، به تصحیح محمود فرخ (مشهد، ۱۳۳۹).
- دائرة المعارف اسلامی (به زبان عربی و آلمانی) (بیروت، ۱۳۴۰ ق- لایپزیک، ۱۹۷۰).
- دینوری، ابوحنیفه: *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی (تهران، ۱۳۶۶).
- طبری، محمد جریر: *تاریخ الرسل والملوک*، به کوشش میخائیل یان دخویه (لیدن، ۱۸۷۹).
- قمی، حسن: *تاریخ قم*، به تصحیح جلال الدین تهرانی (تهران، ۱۳۶۱).
- کریستنسن، آرتور: *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی (تهران، ۱۳۵۱).
- مقدسی، شمس الدین: *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه علینقی منزوی (تهران، ۱۳۶۱).
- نرخشی، ابوبکر: *تاریخ بخارا*، به تصحیح مدرس رضوی (تهران، ۱۳۱۷).
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب: *تاریخ*، ترجمه عبدالمحمد آیتی (تهران، ۱۳۶۲).
-
- کتاب البلدان، به کوشش میخائیل یان دخویه (لیدن، ۱۸۹۱).
- Frye, R.N.: «The Significance of Greek and Kushan Archaeology in the History of Central Asia», *Journal of Asian History* (Wiesbaden, 1967).
- Geiger / Kuhn: *Grundriss der Iranischen Philologie*, 2Bd. (Berlin, 1974).
- Togan, Zaki Validi: «Über die Sprache und Kultur der alten Charezmier», in: *ZDMG*, (1937).